

بخان زمان بهادر ساخته از اصل و اضافه پنج هزار سی پنج هزار سوار  
 نموده خلعت بخشی سیوم مرحمت نمودند و پسر خرد او را  
 بخطاب خانگزاره خان بهادر ساخته سربلندی بخشیده تسلیم چهار  
 هزار سی هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند - و هر چهار پادشاه  
 زاده را منصب سی سی هزاری بیست هزار سوار از اصل و اضافه  
 مقرر فرمودند و محمد معز الدین مهین اختر سلطنت را مخاطب  
 بجهاندار شاه بهادر و محمد عظیم را ملقب بعظیم الشان بهادر و  
 رفیع القدر را بخطاب رفیع الشان بهادر و خجسته اختر را مخاطب  
 بجهاندار شاه بهادر ساخته هر چهار اختر برج سلطنت را حکم فواختن نوبت  
 بحضور و سوار شدن بر نالگی که بصورت تخت روان ساخته بودند فرمودند -  
 و ارسلان خان کاشغری را که خواهرزاده مهر پرور حرم محترم پادشاه  
 بود مخاطب بچفته خان فاتح جنگ ساخته هفت هزار سی هفت  
 هزار سوار نمودند و دیگر همه خانگزاران قدیم و امروزی رکاب که زانها  
 تردد و جانفشانی بظهور آمده بود بعظای اضافه نمایان و غیل و  
 جواهر و تبدیل خطاب که اگر بتعداد آنها پردازد باطناب کلام منجر  
 می گردید مگر هر جا که ضرور داند بر محل بزبان قلم خواهد داد  
 بر همه دیگر امتیاز بخشیدند - بعده که خبر فتح بهادر شاه و کشته شدن  
 محمد اعظم شاه بگوالیار رسید حیمه بخیمه صدای زاری و نوحه آشوب  
 قیامت بر پا گردید امیر الامرا اسد خان بخدمت زیب النساء بیگم  
 که خواهر امیری محمد اعظم شاه می شد رفته شرط تعزیت  
 بتقدیم رحاند و به تسلی دیگر پرده گیان حرم پرداخته باتفاق  
 عنایت الله خان که دیوان خزانه رتن بود مهر بر خزانه و جواهر خزانه

شاه عالم ( ۶۰۰ ) سنه ۱۱۱۹

و دیگر کارخانجات نموده بتعمیرت روانه شدن حضور پرداخت - درین  
 ضمن فرمان عذایمت عنوان مشتمل بر اظهار لطف و امان و طلب  
 امیر الامرا و ذوالفقار خان نصرت جنگ و حمید الدین خان که  
 خون را بگوازیار رسانیده بودند با خدمت محمل و کارخانجات صادر  
 گردید و امیر الامرا در رکاب نواب قدسیه زیب الفنا بیگم که  
 بدیناس تعزیت ملبس گردیده بود روانه شده بحضور رسید بعد  
 رسیدن حضور اگرچه بسبب ماتم داری که از نواب زیب الفنا بیگم  
 بظهور آمده آداب مبارکباد بجا نیاررد برخاطر پادشاه گرانمی نمود  
 اما از راه وسعت خلق انعام کرده سالیانه بیگم که مقرر بود  
 مضاعف فرموده مخاطب پیداشاه بیگم ساختند - و بعد تقدیم  
 تعزیت و تهذیب که از طرفین بحسب ظاهر ظهور آمده همه  
 خدمت محمل محمد اعظم شاه را فراخور حال هر یک بعد عطای  
 خلعت ماتمی بوسیله مقرر نموده حکم نمودند که همراه پادشاه  
 بیگم بدار الخلافت روانه شوند - و امیر الامرا اسد خان را مخاطب  
 بنظام الملک آصف الدوله فرموده وکیل مطلق که در زمان  
 پادشاهان سلف گفته می شد و عزل و نصب وزیر و دیگر  
 ارکان سلطنت بقبضه اقتدار وکیل می بود نموده بعطای  
 چهار قب و پنج امپ با ساز و طلا و براق نقره و سرپیچ مربع  
 سرافرازی بخشیده بنواخن نوبت در حضور مادرین ساختند - اگرچه  
 بعضی مقربان حمد پیشه در خلوت خاطر نشان نمودند که امیر  
 الامرا رفیق شفیق و شریک عمده مصلحت محمد اعظم شاه بود  
 اما در جواب فرمودند که اگر در این آشوب پسران ما هم در دکن

میبودند تقاضای مصلحت آن بود که رفاقت صفوی خود نمایند -  
 ذوالفقار خان را از اصل و اضافه هفت هزار و هفت هزار سوار  
 نموده مخاطب بصرام الدوله امیرالامرا بهادر نصرت جنگ  
 ساخته بخدمت میر بخشگیری بدستور سابق بحال داشتند -  
 و میرزا عبدالدین محمد خان صفوی را از اصل و اضافه پنج  
 هزار و پنج سوار نموده مخاطب بحصام الدوله میرزا شهنواز  
 خان صفوی معزز ساخته تسلیم بحالی خدمت تن بخشی  
 فرمودند - مختار خان ناظم معزول صوبه دار اکبر آباد را بحال نموده  
 مخاطب بخان عالم بهادر شاهی و مفتخر بخدمت خانسامانی  
 ساخته فرمودند که در صوبه اکبر آباد نایب مقرر نماید و حکم  
 نمودند که آنچه پادشاه زاده عظیم الشان از مال و اموال او بضبط  
 سرکار در آورده باشد بعد عظامی خلعت و فیل باو مسترد سازد -  
 حاصل کلام همه اکابر و اصغر پادشاهی و والاشاهی بانعام لکها  
 و اضافی نمایان شد چند و چهار چند از مراتب و عطای جواهر  
 و فیل کامرا گشتند - اگرچه بعد فرمودن وزارت بخان خانان از راه  
 وسعت خلق و خاطر جوئی امیرالامرا آمد خان و ذوالفقار خان  
 تقاضای مصلحت دانستند که آمد خان را بخدمت و کالت  
 مفتخر ساخته بحسب ظاهر برتبه وزارت امتیاز بخشیدند اما آنچه  
 لازمه اختیار و کالت است نسبت باصف الدوله از طرف خان خاتان  
 بظهور نیامد - و باز روزی که آصف الدوله دیوان نمود خان خاتان را قزم  
 گردید که بدستور دیگر امرا آمده مجرا نماید و ایستادگان کاتب  
 بدستخط رساند این معنی نیز بر او ناگوار نمود - و اولنکه آصف الدوله

نیز پیش و آرام طلب بود و از سفر دائمی عهد حضرت عالمگیر  
 نسبت زندگانی نمی برد قرار مصلحت بران یافت که در حضور  
 قیامت و کالت پدر را مصاص الدوله مرانجام دهد و آصف الدوله  
 نواب پادشاه بیگم را با خود گرفته بنار الخلافت شاه جهان آباد  
 رفته به خرج سفر دائمی بغراغ خاطر ایام پیرانه سالی را بحربرد  
 لیکن سواهی مهر آصف الدوله که در پروانجات و اسناد مالی و  
 مالی بعد مهر وزارت می شد دیگر اصلا دخل او در امور سلطنت  
 نبود - حکم فرمودند که حضرت پادشاه عالمگیر را خلد مکن می نوشته  
 باشند - و خان خانان خدمت وزارت را بسیار به نیکنامی و نیک  
 نفسی و بی طمعی و استقلال مرانجام می داد و در اجرای کار خلق  
 بمرتبه کوشید که وقت نشستن دیوان سزاولان تعیین می نمود که  
 کاغذاریاب حاجت و دستخطی روز دیگر نماند - و از جمله نیکنامی و  
 ثواب عظیم که حاصل نموده تخفیف کسالت خوراک دواب منصبداران  
 است مجملی ازان می نگارد که در زمان عهد حضرت خلد مکن  
 آخته بیگی و دیگر مقصدیان بد فرجام برای خرج دواب چنان  
 مقرر کرده بودند که منصبدارانی که برو خوراک دواب لازم می گوید  
 باوجودیکه منصبداران مدتها از قلت پایبانی که پادشاه خود دستخط  
 یک انار و صد بیمار نموده بودند بفان شب محتاج بودند بعد  
 سعی و تردد بسیار از جمله قلیلی جاگیر می یافتند هر چند  
 جاگیر ویران باشد و تمام مداخل جاگیر بنصف و ثلث خرج  
 دواب و فانه نماید تا بخرج قوت لایموت اطفال و عیال او چه رسد  
 و کهل او را معیود - مآخذ بزجر و خفت تمام از خرج دواب طلب و

صفحه ۱۱۱۹ ( ۶۰۳ ) شاه عالم

باز خواست می نمودند و هر چند وکلا استغاثه این تعدی بخدمت پادشاه نمودند داروغه فیلیخانه و آخته بیگی قسمی خاطر نشان پادشاه می کردند که نواد آن جماعه بجای نمی رسند و عالمی ازین بدعت چنان بجان رسیده بودند که وکلا استغاثی و کالت می نمودند در عهد شاه عالم پادشاه خان خانان چنان قرار داد بعد از آنکه بخدمتداران جاگیر تنخواه دهند موافق خرج دواب دامها از جمله طلب ذول او وضع نموده تنخواه نمایند درینصورت کسالت خرج دواب از مرصعداران و وکلا بالکل ماقط گردید بلکه فی الحقیقت حکم معاف شدن خوراک دواب بهر زمانه •

چون در مزاج خان خانان تصوف غالب بود و از علم نیز بهره داشت کذابی محمی بالهامیه در علم ملوک و تصوف تالیف نمود که باعقده متکلمین در بعضی مقدمات و فقرات پا از جاده شرع بیرون گذاشته حکم فرمودند که در حکم رویه و اشرافی نظم نباشد بعبارت نثر اسم شاه عالم بهادر شاه و نامبلده نویسد و در خطبه امر نمودند که نام نامی شاه عالم بلفظ سید مزین باشد - اگرچه از ابتدا از سلسله صاحبقران بلکه از شروع سلطنت غوریان اسم سیادت بنام هیچ یکی از پادشاهان سلف هندوستان از روی تواریخ در خطبه و ذکر حسب و نصب ثابت نشده مگر خضر خان که باوجود از اصل و ام جد و آبایی او قوم افغان بلفظ ملک ظاهر میگردد بعد از که بحلظت دهلی کامروا گردید بدلیل روایت ضعیف چنانچه بگزارش آمده مورخان عهد او اسم سیادت بر او اطلاق نمودند اما شاه عالم که بعد ازین

شاه عالم

( ۶۰۴ )

سنه ۱۱۱۹

بمجلس منزل و آنچه بزبان قلم جاری خواهد گردید بذكر خواهد درآمد  
 به برهان و دلیلی که خود را ملقب بسید ساخته هرچند که دران نیز  
 اختلاف قول مسموع گردیده اما مجملی از حاصل کلام بزبان عامه  
 صدق بیان میدهد گویند سید شاه میر نام از اولاد حضرت خیرالانام  
 شرف الاعظم سید عبد القادر حیلانی قدس سره در کوهسار ملک جد  
 سادری ملک منزل که از توابع اطراف کشمیر واقع شده آمده منزوی  
 گردید و راجه آنجا اطلاع یافته بخدمت سید رسیده بمرور ایام  
 عقیدت تمام بهم رسانده صبیغه خود را بخدمت سید شاه  
 میزگذاراند و آن سید در الاحترام آن دختر را بشرف اسلام و عقد  
 ازدواج خود در آورده ازو یک دختر و یک پسر تولد شد و راجه در  
 تربیت و غم خواری آنها می کوشید بعد از آنکه آن سید از آن مکان  
 بقصد طواف بیت الله سفر اختیار نمود و باز از آن سید اثری ظاهر  
 نگردید راجه در تربیت اطفال آن سید کوشیده باهل اسلام پیوند  
 نداده در عالم عنایت اندیشی باخفای آن کمال احتیاط بکار برده  
 در همان جبل پرورش میداد تا آنکه فردوس آشیانی صاحبقران  
 ثانی از آن راجه دختر او را با باج و خراج خواست و راجه از اولاد  
 همان سید دختری که بحسن صورت و عیرت و ذکا موصوف بود بانحاف  
 و پیشکش بطریق جهاز روانه ساخت و شاه جهان آنرا بتعمین  
 معلم و آنکه و مغالیهایی آداب دان بهمه زبان آشنا ساخته در  
 بهاءت مضمون محقق پادشاه زاده محمد اورنگ زیب در آورد که  
 از بطن او شاید عالم بهادر شاه بعرضه وجود درآمد که مراد از نواب  
 پاشی بودیم یا بعد بانواع صفت و خوبی آراسته بود و سرای فردا پور

وسط سرحد خاندیجس که در پای کتل واقع است و مدت در جاگیر  
 او بود و بانی جی پوره درخجسته بنیاد ساخته و آباد کرده اوست  
 درین صورت از طرف مادر سیادت شاه عالم ثابت می گردد •  
 الحال کمیت خامه را بگزارش اصل مطلب معطوف می سازد  
 بعد فراخ جشن ذرن قمری شروع حال شصت و هفت که  
 در سلخ ماه رجب سنه احد جلوس مطابق سدهزار و صد و نوزده  
 هجری در سواد معتقدالخلافت اکبر آباد بکمال زینت و فیض بخشی  
 انعقاد یافت بقصد تنبیه و تادیب راجه پرتیغه سمت اودی پور  
 وجود پور رایت ظفر آیت برداشتند چنانچه مجمعی از تفصیل آن  
 بگزارش می آرد از نوشته اخبار نوریسان صوبه اجمیر و برگذات اطراف  
 جود پور بعرض رسید که راجه اجیت منگه که پسر مجهول النصب  
 راجه جهونت گفته می شد در ابتدای نشو و نما باغرای درگاداس  
 و دیگر کفار بد اعاص بحکم الولد سر لایبه از آوان عهد حضرت  
 خلد مکان مانده نساد بوده و اداهای ناخوش از سر میزد درین ایام  
 بعد از واقعه ناگزیر پادشاه قدسی سرشت از سر نو طریقه نا فرمانی  
 و سرکشی در ایذا رساندن مسلمین از منع گاوکشی و بانگ صلوة  
 و برانداختن بعضی مساجد که بعد شکستن بتخانها در عهد  
 خلد مکان بنا گذاشته شده بود و تعمیر و احداث معبد خانهای  
 خود شروع نموده و به هشت گرمی و مدد فوج رانی اودی پور  
 و رفاعت راجه جیمنگه که باهم نسبت دامادی دارند بمرتبه  
 سمت بادا ناگامی گردیده بود که قبل از فتح و بعد از جلوس  
 از معادلات ملازمت محروم و بی نصیب ماند لهذا هفتم

شاه عالم

( ۹۰۹ )

سنه ۱۱۱۹

شعبان سنه مذکور منوجه گوشمال آنجماعه بد سگال گردیدند  
 براه آنبیروطن چیمنگه مرحله پیمای آنطرف گشتند و مابین  
 اجمیر و چنور که مضرب خیم گردید و ماه رمضان المبارک رسید  
 حکم مقامات فرموده افواج هاسون نور، کوه نبرک بحر فوجی  
 پادشاه زاده محمد عظیم الشان و هزارای جمده الملک خان خانان  
 بهادر و مصمم الدوله و دیگر امرای عقیدت کیش برای تنبیه  
 و هایمال و غارت ساختن ملک و بلاد کفرآباد آن گروه بدکیش  
 تعیین نمودند بعده که از سم ستوران بهادران بکه تاز و کوه نوروی  
 دلبران جانباز خرابی بسیار بملک و مال و جان و عیال  
 آنها رسید وزن و فرزند راجپوت و رعایای زیاده از حساب باسیروی  
 درآمدند و تصبیحات و دیهات آباد را موختند و تاراج و غارت  
 نمودند سرداران صاحب فوج راجپوتان امتقلال باخته یا مال و  
 عیال و اطفال رو بچبالیهای دشوار گذار پر از اشجار خار دار گذاشتند -  
 اجیت سنگه و دیگر راجهای معاون او دانستند که سلامتی جان  
 و امان مال و عیال آنها در انقیاد و اطاعت امت بخان خانان  
 و خلف ارشد او خان زمان رجوع آورده باظهار عجز و امان جبین  
 قبول عبودیت بهزاران ندامت و هراتنگگی بر زمین نیاز  
 بودند و بتصریح و الحاح تمام پینگام دادند که خان زمان و قاضی  
 القضاات قاضی خان بچوک پور در آمده بتعمیر مساجد و تخریب  
 بتخانها و اجرای احکام شرعی از بانگ و صلوة و کشدن گاو  
 و منصوب نمودن ارباب عدالت و تعیین نمودن حکام جزیه پور ازند  
 و قلم عفو بر جریده اعمال ما کشند و التماس آنها در عالم خطا



بخشی بدرجه قبول در آمد و ارباب عدالت از قاضی و مفتی  
 و امام و مؤذن مساجد و زجور پور و دیگر معمولی های اطراف  
 تعیین شدند و اجیت سنگه و جیسنگه باتفاق درگا داس که سرمایه  
 فساد اهل نفاق گفته می شد بحضور آمده بامید عفو تقصیرات  
 جبدین سا گردیدند و هر کدام بعطای خلعت و فیل و شمشیر  
 و پدم و دیگر عنایات معزز و مقتخر گشتند •

ذکر جشن سال دویم از جلوس میمنت مانوس

بپادشاه پادشاه غازی

هینچدهم ماه ذی الحججه که آغاز سال جلوس مقرر فرموده بودند  
 بموجب حکم آئین بندی و آرایش جشن آغاز سال دویم مطابق  
 بیدست و یکم اسفندار ماه الهی بهزاران خرمی و نشاط منهدگردید  
 آنچه از زر و گوهر خرمین و دامن دامن ببلخشش در آمد و  
 از عطای خلعت و جواهر و فیل و اضافی نمایان عالمی کامیاب  
 و حاجت روا گشتند و چندین هزار کس از صغیر و کبیر هر صنف  
 قوم از خوان کرم و احسان آن پادشاه باذل ذخیره نقد و انواع نعمت  
 فراهم آورده بدین دعا گویان شدند •

بدر بجای پسر هرگز این کرم نکند  
 که دست جود تو با خاندان آدم کرد  
 خدای خوامت که بر عالمی ببخشاید  
 بفضل خویش ترا پادشاه عالم کرد  
 اگر خواهد که مفصل برنگار زبان قلم از تحریر تفصیل آن قاصر  
 است - درین اوان فرمودند که نامه محبت افزا و فرمان نصیحت

شاه عالم

( ۴۰۸ )

ساله ۱۱۱۹

و تعلق آمیز به محمد کام بخش مشتمل برین مضمون برنگارند که پدر بزرگوار حکومت صوبه بیجاپور بآن دره التاج عطا فرموده بودند ما حکم رانی هر دو صوبه بیجاپور و حیدرآباد با کل توابع و لواحق بآن برادر عالیقدر را گذاشتیم بشرطیکه سکه و خطبه بدستور فرمان روایان سابق دکن بنام نامی ما جاری نمایند و پیشکشی که از زمان قدیم حکام آن هر دو صوبه راصل و عائد سرکار پادشاهی مینمودند بآن نور الابصار ذرا الاقدار معاف فرمودیم باید که شکر این رعایت و عنایت بحکم آیه کریمه فان شکرتم لازیدنکم بدل و زبان سبحان آورده طریقه سلوک و عدالت پروری و داد گدازی موافق ریه جدو آبا در باره رعایا و برابری و ضعف و کافه انام مبذول دارند و تنبیه سرکشان و اخراج ظالمان و راه زنان آن ضلع پیش نهاد همت خود دانند . و برای بردن فرمان و حجابیت این کار حافظ احمد مفتی را که مخاطب بمعتبرخان ساخته بودند مقرر نموده چند کلمه نصیحت آمیز که باعث عدم ماده شورش و دفع فتنه و فساد و خونریزی مسلمانان باشد باظهار کمال شفقت زبانی نیز ارشاد نموده مع خلعت و جواهر و فیلهای گوه شکوه و اسپهائی بان رفتار و تحف و هدایای دیگر بخصت نموده تاکید فرمودند که بطریق استعمال خود را برسانند . اواخر ذی الحججه رایت توجه طرف اجمیر برافراشتند بعد ورود موکب ظفر اثر و زیارت حضرت خواجه معین الدین قدس سره مبلغ کلی بخدمت درگاه رساندند .

الحال کلمه چند از سلوک محمد کام بخش می نگارد که همچنان از طرف محمد کام بخش بگفته مدعیان در حق احسن جهان عرفان

سنه ۱۱۱۹ ( ۹۰۹ ) بهار شاه پادشاه  
 میرملنگ اثر کم توجیهی ظاهر می شد و باعث خفت احسن خان  
 میگردد اما در دل او سواهی طریقه غدویت و خیر خواهی اصلا اراده  
 دیگر نبود تا آنکه منوجه تسخیر گولکنده و شهر هیدرآباد گردید بعد  
 که سه چهار منزلی هیدرآباد رسیدند احسن خان بنامه و پیغام  
 التیام آمیز رستم دل خان را که از خاندان با نام و نشان پادشاه رس  
 و از عهد خلد مکان صوبه دار حیدرآباد بود مستمال ساخته  
 بقعه دار نیز رمل و رسائل سپردن قلعه گولکنده وعده و وعید بمیان  
 آورد اگرچه قلعه دار بعد فرمان بهادر شاه تن بسپردن قلعه نداد اما  
 رستم دل خان فریفتند احتمالت احسن خان که فرمان بدستخط  
 خاص محمدکام بخش بعد و پیمان کلام الله نیز بار رسید گردید  
 با چهار پنج هزار سوار مستعد استقبال نموده ملازمت کرد و باتفاق  
 احسن خان و اظهار خیر خواهی بذای مصلحت برین گذاشت که  
 فی الحال بگرفتن قلعه صرف اوقات نه نموده به بند و بست ملنگ  
 و گره آری محمول اطراف از تعیین حکام و عمال باید پرداخت و راه  
 مداخل جاگیر و رسد غله بر قلعه دار مسدود باید ساخت - از آنکه تقریب  
 خان عرف حکیم محمد محسن که منصب وزارت باو فرموده بودند رسید  
 احمد نام که از پیش آوردهای احسن خان بود ثانیاً باتفاق خواجه  
 سرایان موافق تقاضای روزگار با احسن خان سوی مزاج بهم رساندند  
 و از برای برانداختن اعتبار احسن خان که تمام مدار کار و بار  
 سلطنت کام بخش باو تعلق گرفته بود و او از ضرورت مدد طالع که  
 نهه جوانی و تردد جانفشانی در کار آقا که اکثر در عالم همچشمی  
 ماده زوال دولت میگردد علاوه آن گردیدند بود اصلاً باصلاح حسد مدعیان

بهادر شاه پادشاه ( ۶۱۰ ) سنه ۱۱۱۹

نمی پرداخت و گاه گاه احسن خان و سیف خان که اسکان تپور اندازی محمد کام بخش بود و ارشدخان و ناصر خان و احمد خان با رستم دل خان همداستان و همدم گشته برای مشورت کار سرکار خلوت می نمودند و در رعایت و ضیافت هم دیگر بتواضع تحف میفرستیدند تا آنکه تقرب خان و اهدا خان و دیگر مدعیان حسد پیشه اتفاق نموده در خلوت بانواع منصوبه و تدبیر بدی نسبت باحسن خان و همدمان او مدام خاطر نشان محمد کام بخش می نمودند .

چون از ابتدا اثر سودای وافر در مزاج محمد کام بخش راه یافته بود از دمیدن افسونهای بدخواهان باستماع حرفهای موحش فتنه انگیز سودای او بمرتبه زیاده شد که تیشه ناکامی برپای خود زد مجمل از تفصیل آن بزبان قلم جاری می گردد - چون میان احسن خان و رستم دل خان برای جذب قلوب همدیگر رابطه خاص به میان آمد و همدیگر را بضیافت میطلبیدند و سیف خان و احمد خان نیز بآنها همدم و هم بزم بودند تقرب خان و اهدا خان و میر احمد نام باهم همراز گشته از راه حمد که دیران کن خانمان کهن امت خاطر نشان محمد کام بخش بدینوجه نمودند که رستم دل خان و احسن خان و سیف خان و احمد خان باهم اتفاق نموده اراده دستگیر نمودن پادشاه دین پناه دارند و باهم اتفاق نموده اند که روز جمعه در مسجد جامع بدین جرأت اقدام نمایند اگر بعلاج دفع فساد زود نپردازند اثر اتفاق نفاق آمیز هر سه چهار بدخواه دولت درین زودی بعرضه ظهور خواهد آمد محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بی آنکه بغور سخن

صاحب غرض و تحقیقات آن پردازد شب شفق بخط خود برستم  
 دل خان بدین مضمون نوشت می خواهم بصلاح هدایتگر جواب  
 نامه بهادر شاه نویسم که آفتاب بر نیامده مع قلمدان خود را برماند  
 رستم دل خان که غافل از نیرنگی روزگار بود موافق طلب محمد  
 کام بخش خود را رساند بعد رسیدن او گفت از دحام از خود دور  
 نموده در مسجد خانه رفته با قلمدان خود بنشیند که من حضری  
 خورده می آیم و برای شما آتش روش میفرستم بعد فراغ چیزی خوردن  
 باتفاق مسوده جواب بهادر شاه خواهم نمود رستم دل خان موافق  
 ضابطه هر روز که رانموده خالی از رسواس به تسبیح خانه رست  
 همان زمان منصوبان محمد کام بخش بر سر او فراهم آمد مع پسران  
 دستگیر نموده مقید ساختند - چون گوش زد محمد کام بخش ساخته  
 بودند که میان احسن خان و سیف خان و رستم دل خان آمد و  
 رفت رقع و پیام است بعد جست و جوی قلمدان خطی  
 از طرف سیف خان بدام رستم دل خان بدین مضمون برآمد که آنچه  
 از طریقه سلوک با همراهان صاحب مدار دین پناه استفسار نموده آید  
 باید که اول در امراض و ملوک احسن خان که سرفوج و میر بخشی  
 و صاحب اختیار حضرت دین پناه است بکوشند بعد با احمد خان  
 و دیگران رویه سلوک را مرعی دارند از مطالعه آن رقع بدخواهی  
 نامبردها بطن غلطنزد او به ثبوت پیوست سه روز در قید داشته بعد  
 فرمود که رستم دل خان را دست و پا بسته بر پای نیل مواری  
 همان اجل رسیدند برگشته طالع بستند اما هر چند خواست موافق  
 حکم محمد کام بخش حضرت چانی از طرف آن نیل بر متم دل خان

برسد فیل اقدام نه نمود بعد فیل دیگر آورده زیر پای فیل انداخته  
 بدان عذاب گشته در شهر تشهیر داده زیر درختهایی باغ انبلی محل  
 که متصل یکی از مکانهای ساخته سلاطین واقع شده مدنون ساختند -  
 و بروایتی پیش از گرفتن آن مقتول مظلوم برای ضبط خانۀ آن سید  
 مرحوم مردم تعین نموده زن او که از خاندان با نام و نشان مختار  
 خان بنی مختار بود به بند ریست اطراف خانه پرداخته مستعد  
 بزدن تیر و تفنگ گردید و چند نفر گشته و زخمی گردیدند بعد احسن  
 خان زنده آن ماتم زده مجبور را فهمانده ازان دست و پا زن  
 لاحاصل باز داشت و آن سیده مغمومۀ مستورا را به بیحرمتی تمام  
 مقید ساخته با میر حسن نام برادر رستم دل خان و یلک پسر او  
 آورده بحضور آنها حکم کشتن رستم دل خان نمود و خانۀ او را بضبط در  
 آرزند بعد ازان سیف خان را مقید نموده رقعۀ او را دست آویز  
 نمک حرامی و فکر ناسد او ساخته حکم دست پریدن او فرمود و  
 سیف خان که استکان تیر اندازی محمد کام بخش بود هر چند  
 بعجز و اظهار غیر خواهی خواست خاطر نشان نماید که مضمون  
 رقعۀ دلالت بر هوا خواهی دین پناه می نماید فائده نداد بعد که  
 دست او پریدند شروع بدشنام دادن نموده گفت این نشان کم اصلی  
 از جانب مادر است که بهمان دستی که تعلیم تیر اندازی نموده ام  
 بی تقصیر پریدن فرمودی و باز فرمود که زبان او نیز قطع نمایند - درین  
 حالت مدخولۀ او را کشیده آورده نزدیک عمارت خاص جا داده بودند  
 از ملاحظۀ احوال عیقب خان زبان خود را بحلق کشیده جان داد و  
 بعد خان افغان را فرمود که دست و پا بسته در از بخوابانند و اسپهائی

دندان گیر بالای او توانیدند تا مظلومانه جان داد - و بدست خان نیز از آن هر دو زخم و بر روایتی دست دریم او نیز بریدند و بیعت حیات نمود - ارشد خان را که نبیره ارشد خان دیوان دکن بود فرمودند که زبان او را نیز از بیخ ببرند اما از قطع زبان او چندان تفاوت در حرف زدن او بهم نرسیده بود - و دیگر مقتولان مظلوم را فرمودند که بالای خوربخته تشهیر داده بهمان رختهای بدن زیر همان انبلی حمل همراه رستم دل خان زیر خاک نمایند که باهم مصلحت عقید ساختن من می نموده باشند - و بعضی جماعه از آن عمده که با احسن خان اخلاص خاص داشتند و همدمان دیگر نزد احسن خان آمده ظاهر ساختند که بما خبر رسیده که فکر عقید نمودن و کشتن شما نیز دارد عیال و اطفال خود را بر امدان راهوار سوار و بار نموده سوار شو ما سه چهار هزار سوار باتو رفیق گشته دو سه شب در میان بسرحک بهادر شاه میرسانیم والا جان هم در معرض تلف بکمال بی ابرویی خواهد آمد بلکه اگر احسن خان علانیه طبل مخالفت نواخته راه فرار اختیار مینمود تمام سپاه جماعه از آن عمده چنان باو گرویده بودند و حسن عقیدت بار داشتند که رفاهت نموده از سرحد محمد کام بخش بیرون می بردند اما احسن خان نظر بر حسن عقیدت و فدویت خود از خواب غفلت بهوش نیامد و گفته آنها ناشنیده انگاشته گفت حضرت دین پناه در حق من بیگناه که از خانه زادن عقیدت کیش موروثی اویم هرگز چنان گمان نخواهند برد و گفته دشمنان در باره من چنین اثر نخواهد بخشید تا آنکه احسن خان را نیز بسپاه و تدبیر از خانه طلبیده فرمودند

که نزدیک تسبیح خانده مقید وارند انگاه احسن خان بیپوشانه از خواب گران جسته بفکر تدبیر کار از دست رفته افتاد و بخانه پیغام نمود که زرینه و نقد آنچه توانند جانی بفرستند چنانچه وابستهایی احسن خان قبل از آنکه بضبط خانه پردازند آنچه زیور و اشرفی و هون توانستند در صندوق انداخته بخانه افغانی که از مدت آشنا و مرهون احسان و دست گرفته احسن خان بود فرستادند بعده بضبط در آردن خانه که چند روز گذشت و هر روز بر قید و شکنجه آن مجبور بدلی قضا می افزود آن صندوق نیز به سبب جست رجوی مدعیان و دل باختن آن افغان بدست آمد و نزد محمد کام بخش آورده و نمودند از مشاهده خریطه های هون و اشرفی گفت که این خریطهها است که برای دستگیر ساختن من رستم دل خان بدو داده بود و آتش غضب او زیاده شعله ور گردید و هر روز بر آثار قهاری و سختی در شکنجه و انواع عذاب می افزود و پاره آثار گنجبری با نمک زیاد خوراک او مقرر نموده با طوق و زنجیر برهنه زیر باران و آفتاب میداشتنند و دوبار مسموم ساختند کار گردید اما در ۵ ماه بدین شکله بانواع عذاب گرفتار بود تا جان بجان آفرین سپرد - و دیگر در عالم غلبه سودا و رسواس افعال سفاکی که از محمد کام بخش بدون تحقیق بظهور آمد این بود که بعد رسیدن ایلچی از نزد بهادر شاه بعضی از هواخواهان بدسرشت هرزه گو خاطر نشان او نمودند که معذبر خان ایلچی جمعی از سرهنگ پیدگان بیباک را همراه خود بدین داعیه آورده که قابو یافته بقصد فاسد خود را بدین پناه رساند از شنیدن این کلمات بیپوده بدون آنکه بغور و تحقیق آن پردازد



فرمود که اسم همراهان ایلچی نوشته بیاورند که یومیه نقد و خوراکي برای هر یک مقرر نمایم از شهرت این خبر بعضی از مردم بی بضاعت آن شهر که از شعبده بازی روزگار خبر نداشتند بوسیله حفظ قرآن و طالب علمی و استحقاق نزد ایلچی رابطه آمد و رفت بهم رسانده بودند اسم خود هارا داخل همراهان ایلچی نویسانیدند بعد فرمود که همه را موعود خبز خوردن نموده یکجا جمع نمایند و وقت شب که قریب هفتاد و پنج نفر فراهم آمده بودند فرمودند که همه را دستها بسته ده ده کس را با مشعل و تیغهای برهنه در هر محله و بازار برده زیر تیغ بیدریغ آرند - ازان جمله دو جوان نوکنند پیدا کردند که والد آنها آمده هرچند او را و فریاد نمودند که اینها از رفقای ایلچی نیستند بجائی نرسیدند - و از ملا سعد الدین مفتی حیدر آباد که از فاضلان متدین صاحب تقوی بود برای کشتن مقتولان مظلوم که بذکر درآمده فتوی خواست آن خدا پرست حق گو بی باکانه بی محابا در جواب گفت که موافق شرع محمد محض از راه سوي ظن و گفته مدعیان جرأت و اقدام بر خونریزی مسلمانان نمودن باعث ندامت باز خواست روز جزاست و ازین خونریزی و ظلمی که ازان مخمور باد باکامی بظهور می آمد اکثر فضلا و شرفا ترک ماندن حیدر آباد نموده با مال و عیال هرطرف که توانستند جان بدر بردند تا آنکه از شهرت فرار اختیار نمودن مردم اطراف شهر چوکی مقرر نموده ایلچی را بخصمت تمام مقید ساخته در جواب نامه لطف آمیز بهادر شاه پادشاه کلمات حصومت اندیز

بهادر شاه بادشاه

( ۹۱۶ )

سنه ۱۱۱۹

بآیه کریمه کم من فئده قلیله غلبت فئده کثیره باذن الله نوشت  
 بعد رسیدن جواب نامه با اخبار اطوار عداوت افزای دیگر که پیاپی  
 بعرض شاه عالم بادشاه که بعد ازین خاند منزل نیز بزبان خامه جاری  
 خواهد گردید رسید بکوچه‌های طولانی از ملاحظه رسیدن برشکال  
 متوجه مهم محمد کام بخش گردیدند - در اجه جدیدگی و دیگر راجپوتیه  
 که از عقب خود را با کبر آباد رسانده رومی رکاب گشته بودند  
 بعد که متصل حد دار الفتح اوجین رسیدند مضرب خیم  
 فرمودند نام بردها به بهانه شکار سوار شده آنچه قابل برداشتن بود  
 با خود گرفته خیمهای کهنه را گذاشته بعضی را آتش داده راه وطن  
 اختیار نمودند بعد عرض نظر بر تقاضای وقت ناشنیده انگاشته -  
 غازی الدین خان بهادر نیروز جنگ که در ایام واقعه ناگزیر خلد  
 مکان صوبه داری برار داشت و بعد توجه محمد اعظم شاه طرف  
 شمالی به برهانپور آمده استقامت ورزیده بود و او را صوبه دار احمد  
 آباد حاکم بودند و از طرف عدم اطاعت در رفتن بر سر صوبه خود  
 و اراده رفاقت محمد کام بخش بر السنه واقعه طلبان زبان زد  
 گردید بود از آنکه از جمله سرداران صاحب فوج و صاحب تریه و  
 امرای عمده گفته می شد تزلزل تمام در لشکر شاه عالم افتاده  
 بود درینولا بعرض رسید که بوسر تعلقه صوبه خود از برهانپور روانه  
 گردید - محمد سران خان که خالوی احسن خان عرف میر ملنگ  
 میر بخشی محمد کام بخش می شد و در مهم حیدر آباد که خطاب  
 خانی داشت از طرف خلد مکان مدت بوسیله خدمت بخشگری  
 و واقع نگاری در خدمت شاه عالم بادشاه حقوق نیکو خدمتی و

منه ۱۱۱۹ ( ۶۱۷ ) شاه عالم

محسن عقیدت بایبات رسانده بود بوعدهای اطاف آهیز امیدوار فدائیم  
گشته بود و مدت حجابیت حیدر آباد نیز داشت چنانچه بزبان  
قلم داده درینوا از جمله منصوبان خاک مکان خدمت واقعه نگاری  
وسوانح نگاری کل صوبه احمد آباد ضمیمه فوجداری کودره و لهامره  
در سرکار عمده صوبه مذکور باو مقرر بود اعتماد خان نام باوجود  
داشتن قرابت با محمد مراد خان و مرهون احسان او بودن بوسیله  
ذوالفقار خان بعرض رسانده بود که محمد مراد خان خالوی محسن  
خان که در صوبه احمد آباد واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبه  
احمد آباد ضمیمه فوجداری آن ضلع که مالک سپاه خیز سرحدی  
است بار مقرر است با محسن خان همشیره زاده خود که صاحب  
اختیار فوج محمد کام بخش است رمل و وسائل دارد امید دارم که  
خدمات مذکوره بنام خانه زان مقررشود بعد عرض چون خطاب  
معدت خانی که سابق دشت از خاطر پادشاه محو گشته بود  
بی آنکه بغور حرف مدعی و قدوبت محمد مراد خان پردازان  
خدمت فوجداری از تغیر او باعتماد خان مقرر نموده حکم فرمودند که  
واقعه نگاری و سوانح نگاری دیگر تعیین نمایند و محمد مراد خان را  
طالب حضور بتعین گرز بردار نمودند خان خانان برین ماجرا اطلاع  
یافته بموجب التماس وکیل حقیقت فدویست و روحیت محمد  
مراد خان و خلاف گویی مدعی بعرض رساند و حکم بحالی  
خدمات و موقوف داشتن طلب حضور حاصل نمود چون تا حاصل  
شدن و رسیدن سند بحالی واقعه نگار و سوانح نگار منصوب  
کرده حضور رسید؛ بود محمد مراد خان باوجود رسیدن حکم

شاه عالم

( ۶۱۸ )

سنه ۱۱۱۹

بجالی برای اظهار واثبات حسن عقیدت خود و منکوب ساختن مدعی صلاح کار خود دران دانشت که از تعلق واقعه نگاری و سواصح نگاری دست کشیده بمنصوبان حضور وا گذاشته بجالی فوجداری که بنام مدعی او مقرر شده بود اکتفا کرده خواجه حمید خان دیوان احمد آباد را نائب گذاشته خود را بحضور رساند و قبل از عبور آب نریدا که هنوز خبر مغضوب و کشته شدن احسن خان فرسیده بود شرف اندوز ملازمت گردید هفتصدی چهار صد سوار منصب داشت بعنایت خلعت و خنجر مرصع مفتخر ساخته از اصل و اضافه تسلیم هزار و پانصدی هزار سوار فرموده در عرض مکرر دو هزاری هزار و پانصد سوار نموده خلعت خدمت داغ تصحیح حضور عنایت فرمودند - میر سلطان حسین برادر نلان احسن خان ک: همراه خالوی خود شرف اندوز ملازمت گشته بود از مراتب سه صدی پنجاه سوار بهایه هزاری دو صد سوار رسید و بخطاب طالع یار خان سرافرازی یافت و حکم فرمودند که با احسن خان تسای نامه لطف آمیز مشتمل بر رجوع آوردن بدین درگاه خط بخش عنبر پذیر برنگارند - اگرچه در زبان عوام و اکثر مردم عمده غیر واقف خبر انتشار گرفت که بسبب بدست افتادن نوشتجات محمد مراد خان و طالع یارخان احسن خان را محمد کام بخش مغضوب ساخته بسیاست کشت اما غلط محض بود از یک ماه زیاده قبل از رسیدن خطوط مقیدگشته بود بعده که خطها را هواخواهان او در ایام حبس بتدبیر و احتیاط تمام رساندند در آب باران شسته دور انداخت - اوائل جمادی الاولی در سوگ دارالسرور برهانپور مضرب خیام واقع

شد و همان شب باران بشدت تمام بارید و دریای تبتی که زیر قلعه برهانپور جاری است چنان طغیان نمود که عبور لشکریان پانزده بیست روز متعذر می نمود و روپله را پنج توله گاه بفروخت رسید بعد مقام چهار روز طغیان آب بپایاب مبدل گردید - با وجود رسیدن موسم برشکل ایام فرصت را غنیمت دانسته از برهان پور کوچ نمود یک کوچ و یک مقام مقرر کرده از راه ملکپور و نانکیر طی مسافت نمودند تا آنکه در آخر شوال سنه احد جلوس نزدیک دوسه منزلی حیدرآباد رسیدند - با وجودیکه تمام نوج و لشکر محمد کام بخش از سخاکی و غلبه سودای او متفرق شده بود و زیاده از پانصد شش صد سوار باو نمانده بود که آنها نیز از بدساروکی و ملاحظه خونریزی و گرسنگی که یکساله سپاه طلب داشتند همه نالان و رنجیده خاطر بودند و همراه شاه عالم پادشاه قریب هشتاد هزار سوار فراهم آمده بود بمرتبه تزلزل و توهم و رسواس شب خون در لشکر راه یافت که تمام لشکر پادشاه طناب در طناب خیمه زده از راهمه خوابی نمی نمودند و در همان ایام سیف خان عرف میر اسد الله که از خانزادان روشناس حضرت خلد مکن بود و نشه جنون بمرتبه داشت پادشاه او را از لشکر اخراج نموده بکعبه الله روانه فرموده بودند بعد از مراجعت از کعبه الله به بحالی منصب سابق مع اضافه مفتخر گشته بخدمت میر بحری کل صوبجات هندوستان مامور گردیده بود درین ایام در شورش نشه جنون یا ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و آصف الدوله امیر التمرای برهم زده خدمت کشیده از لشکر پادشاه فرار نموده خود را نزد راجه جی سنگه و راجه اجیت سنگه و دیگر

شاه عالم

( ۹۴۰ )

سنه ۱۱۱۹

راچپوتان با نام و نشان رسانده بوکالت و حجابت محمد کام بخش بآنها  
 دم موافقت زده عهد و قراری که بایست بمیان آورده قول و عهد  
 وفاقت که در صورت رسیدن محمد کام بخش از راه برار در سرحد  
 تعلقه آنها پنجاه هزار حوار راچپوت تا مراجعت بهادر شاه از دکن  
 در رکاب او موجود شده بشاه جهان آباد برده بر تخت نشاندند و دست  
 آریز بهر آن جماعه که از بهادر شاه غبار خاطر داشتند حاصل کرده  
 بدل گرمی این منصوبه که فی الواقع ماده فساد عظیم بود بامید  
 اظهار حسن خدمت و قدریت از راه گوندوانه و پرار و چانده خود  
 را بحیدر آباد رسانده بمحمد کام بخش بارادگی ملازمت پیغام حسن  
 تردد و تدبیر خود و تکلیف بالا بالا بردن محمد کام بخش و رساندن  
 میان راچپوتان و هفده هجده هزار سوار تا نربدا باستقبال آمده  
 تا خبر رسیدن به بهادر شاه و بدان فوج سنگین مراجعت نمودن  
 خود را باتفاق راچپوتیه بدار السلطنت رسانده سکه و خدایه جاری  
 نمود و بجزب قلوب دیگر امرای غائب و حاضر پرداخته مقابل  
 بهادر شاه برآید نمود کام بخش که مغلوب هراس و سودا و رسوا  
 آمیز گشته بود آمدن و اظهار پیغام سیف الله خان را محض تمهید  
 و ساختگی با پادشاه دانسته اصلا بحرف او گوش نداده متوجه  
 احوال او نشد و باز ملازمت نداده در جواب پیغام گفت در اینجا  
 سوامی زبان بریدن و باتمام سیاست کشتن شجر حسن تردد و  
 عقیدت تو ثمر دیگر بار نمی آرد بعد مضایقه و ابرام تمام که آخر  
 بار ملازمت نیافت بومیه برای قوت لایموت از مقرر نمود - با این همه  
 غلبه سودا و بی بضاعتی که لشکر و خزانه اصلا نزد محمد کام بخش

نمانده بود چون از زبان فقراى صاحب حال و منجمان بى کمال گرفتار بصد مائل بصدق مقال آنها فال میگرفت و شهرت ندم محمد کام بخش در لشکر پیچیده بود استقامت ورزیدن آن شیر پیشه تهری با جمعیت قابل که بسحر و جادو نیز نسبت میدادند و از دیگر تمهیدات جرأت دو سه گروهی از حیدر آباد با جمعیت قابل که عمده آنها قریب خان عرف حکیم محمد محسن و عبدالرزاق خان لاری عرف محمد معصوم و محمد کریم برادر او دو سه رفیق تهر پیشت دیگر که ترک رفاقت ننموده بودند و چند چیله و کوههای جانباز که جمله فوج از زیاده از سه صد چهار صد سوار با او نمانده بود انتظار فوج دریا موج بهادر شاه می کشید تا آنکه هم ذی القعدة سنه احد که بفاصله سه گروه مضرب خيام گردیده بود پادشاه زاده رفیع الشان و جهان شاه را مقرر نمودند که بهراولى هر دو پادشاه زاده خان خانان بادیگر امرای صاحب فوج که قریب ده دوازده هزار سوار و پانزده شانزده امیر کارزار دیده نایل سوار نزم آرما که از عمدهای سر فوج داور خان و نیبا ( ن ) سیندهیا مرسته و رستم خان و دیگر امرای کارزار دیده بسرداری پادشاه زاده جهان شاه سواى فوج پادشاه زاده رفیع الشان طرف یمین و بهمین دستور قوالفقار خان بهادر با چهارده پانزده هزار سوار جانب یسار مقرر نموده مرخص کرده فرمودند که تا مقدور در جنگ سبقت و تیز جلویی نموده بطریق قراولی اطراف محمد کام بخش فرو گرفته نگذارند که

شاه عالم

( ۶۲۲ )

جلد ۱۱۹

گشته شود و خونریزی مسلمانان بدین آید بعهده که پنج شش گهبری  
روز برآمدن خان خانان و ذوالفقار خان برفاقت پادشاه زاده رفیع الشان  
سوار شده بتفاوت گواه رس مقابل محمد کام بخش رسیدند چون در  
رسیدن پادشاه زاده جهان شاه توقف شد طرف دست راست پادشاه  
زاده رفیع الشان بقاصله نیم کزوه از خان خانان و طرف دست چپ  
ذوالفقار خان بقاصله یک بان پرتاب استاده انتظار حکم یورش می  
کشیدند - از آنکه بصیقت جنگ مانور نبودند هر دو سردار و همه  
فیل سواران تا قریب دو پهر روز استاده مانده جرأت بر پیش قدمی  
در جنگ نغموده میداد برای خواستن اذن در خدمت پادشاه  
پیغام می فرستادند بعد از آنکه پادشاه در خواب معتاد راحتند  
جواب نمیدرسید یا باوجود بیداری عمدا تساهل می نمودند و  
جواب حاصل نمی گردید ذوالفقار خان که با محمد کام بخش  
عناد قدیم داشت هر ساعت بخان خانان پیغام مخفی یورش  
می نمود و محمد کام بخش با فوج قلیل استقلال ورزیده انتظار  
یورش خصم با دل پر از بیم و رجا می کشید آخر ذوالفقار خان  
انتظار حکم پادشاه و رفاقت خان خانان نکشیده طبل جنگ نواخته  
یورش نمود و خان خانان نیز ناچار گشته از طرف یدین با چهارده  
پانزده هزار سوار حرکت نمود و هر دو فوج چون بالای موج بوسر  
محمد کام بخش تاخت آوردند بعده که ابتدا ذوالفقار خان و  
داود خان و نیبا سید هیکه چهار پنج هزار مرهته با او بودند مقابل  
آن گرفتار دام اجل رسیدند - چون محمد کام بخش سوای بان بسیار و  
چهار صد پانصد سوار مصالح جنگ نداشت فرمود که بانها را آتش



دهند همینکه ذوالفقار خان و خان خانان خود را بر توپخانه آتشبار  
 زده مقابل محمد کام بخش بنفارت پناه تیر رسیدند و دو سه رفیق  
 جان نثار محمد کام بخش کشته و زخمی گردیدند محمد کام بخش  
 رستمانه پای قائم نموده دست بقبضه کمان آورده با رجوع رسیدن  
 سه چهار زخم چنان داد تهوری داده مقابل بیست و سی هزار  
 سوار حمله آور گردید که تنزل تمام در فوج بهادر شاه افتاد و نزدیک  
 بود که فوج داود خان و دیگر سرداران عمده رو بهزیمت آرند دو  
 ترکش خالی نموده بسیاری را از پا در آورد و زخمی ساخت تا آنکه  
 از بسیاری زخم و رفتن خون زیاد ضعف برر غالب آمد چهار  
 طرف فیل او درآمده دستگیر ساختند و پسر خرد را که بالای فیل  
 با خود رفیق ساخته بود او نیز بعد برداشتن چهار پنج زخم کاری  
 همراه پدر اسیر سرینجه بلا گردید - و صبی السنه پسر کلان دران  
 معرکه جانمندان دست و پایی بهادرانه میزد تا آنکه فیلبان او  
 بار دینی که رفیق او بود از زخمهای پدایی افتادند و خود شاهزاده که  
 فیلبانی می نمود بعد رسیدن زخم گولی و تیر های پدایی ییپوش  
 گشته در حوضه فیل افتاد و فیل هر طرف در فوج می گردید  
 از آنکه همه سرداران متوجه دستگیر ساختن محمد کام بخش بودند  
 هیچ اهدی بفیل صبی السنه نمی برداخت و تاراجیان بالای  
 فیل برآمده آنچه یافتند غارت نموده ریسمانهای ابریشمی حوضه و سقر لاط  
 هرچه توانستند بریده گرفته فیل را بها کردند و فیل از لشکر  
 برآمده راه صحرا گرفت مرهتهای لشکر که برای جسد و جوی  
 غارت اطراف لشکر بودند بحکم ذوالفقار خان از عقب تاخته فیل

شاه عالم

( ۶۴۳ )

سنه ۱۱۱۹

را گرنده آوردند \*

الفصله شادبانگ ندم بنوازش درآمد و بر مرد دستگیر ساختن آن  
 امیر پنجه قضا میان هر دو امیر کار بگفتگو انجامید - چون پادشاه  
 زاده زبیر الشان که سر فوج لشکر طرف خان خانان بار تعلق داشت  
 و سرداران هر دو فوج با هم نزاع گنان فیل محمد کام بخش را نزد  
 پادشاه زاده آوردند پادشاه زاده نظر بر رفع نصاب محمد کام بخش  
 را حواله ذوالفقار خان نمود و از طرف مردم پادشاهی هوای  
 جلال الدین خان نام از همراهان خان خانان که باز گولک زنبورک  
 رسید بدیگر هیچ یکت از مردم نامی پادشاهی آفت جانی  
 نرسید - و مسعود اوراق که دران حرزگاه حاضر بود بعد فراغ جنگ  
 مقتولان همراه محمد کام بخش را که همه نزدیک فیل آن برگشته  
 بخت محروم از تخت بکار آمده بودند بشمار درآورد شصت و دو  
 نفر بتعداد درآمدند - و در همان حالت که تاراجیان دست بغارت  
 دراز نموده بودند در گنج باروت و بان آتش افتاد قریب بیست  
 و چهار نفر سوختند - بعد از آنکه محمد کام بخش را با هر دو پسر که همه  
 را زخمهای کاری رسیده بود نزد خادم منزل آورده نزدیک خیمه محل  
 فرود آوردند از حضور جراحان فرنگ و یونانی برای علاج زخمهای  
 آنها تعین فرمودند محمد کام بخش بعلاج مانع آمد و شوربایی که  
 برای غذای او فرستادند نخورد وقت شب پادشاه خود بدیدن  
 و عیادت برادر رفت بعد زان که نزدیک او رفته نشست  
 اول ردائی که بر دوش خود داشت بالای آن مخموم مایوس از  
 تخت و بخت انداخت و باظهار کمال شفقت شروع باحوال

پرومی نموده از روی رقت فرمودند که ما نمی خواستیم که شما را بدین حال به بیغیم او در جواب گفت من هم نمی خواستم بشهرت بدجوهری و بیغیرتی اولاد تیمور دستگیر گردن و شاه عالم بسماحت و ابرام تمام در سه چپچه شرببا خورانده با دیدن پر نم برخواست بعد انقضای سه چهار بهر محمد کام بخش و یک پسر باسم فیروز مند و دیعت حیات نموده جان را بخداوند جان آفرین سپردند \*

## \* بیت \*

نو عرومی است جهان از ده صورت لیکن

هرکه پیوست بدر جان خودش کابین داد

لاش هر دو را بررضه همایون پادشاه روانه شاه جهان آباد نمودند و سه روز مراسم تعزیت بجا آورده نواختن نوبت موقوف فرمودند - و بر القاب خان خازان معظم خان افزوده خان زمان پسر کلان خان خازان را مخاطب بمهابت خان بهادر شاهی ساختند و نیکبایندها که از جمله ناسرداران مشهور بنفیم و عمدت مورفوجهای مقامان لعین دکن گفته می شد و از تاخت و تاراج او خرابی زیاد تا صوبه مانوا رسیده بود درین اوان بدستگیری و تجویز ذو الفقار خان ردی انابت باسید بنگلی بدرگاه پادشاه خطا بخش عذر پذیر آورده شریک تردد جنگ محمد کام بخش گردیده وسیله شفاعت خود ساخته مع پسران و اقوام شرف ملازمت حاصل نمود خود او را تسلیم هفت هزار پانچ هزار موار و عطای دو لک روپیه نقد و خلعت و فیل و نقاره و دهب و مرصع و جینه فرموده پسران و نیکبایان او را بهر کدام مناصب پنجهزاری و

شاه عالم

( ۶۲۶ )

سده ۱۱۱۹

چهار هزاری که جمله چهل هزاری بیست و پنج هزار سوار  
 بقلم آمد عطا فرمودند و بموجب درخواست او و التماس  
 بخشش الممالک قبل از آنکه امداد منصب تیار شود بلکه پیش از آنکه  
 بعرض مکرر آمد حکم فرمودند که برگزینان جید سیر حاصل سرکار  
 نیز و دیگر محالات آباد صوبه خجسته بنیاد از تغیر قریب هزار  
 منصبدار کم منصب و بیش منصب در جاگیر او تنخواه نمایند -  
 بنام کرخانۀ قدرت الهی را که بعد از نام شدن آن کافر عربی که  
 از تاخت و تاراج ملک باز باعث خلل رتی عالمی از شرفا و سعادت  
 و صلاحی هر قوم گردید راست گفته اند بر عقاب را که زیاده از همه  
 طائران تیز چنگال و بال جان طیور میگردد بعد مرگ او که بر تیر  
 می سازند باز باعث هلاک چندین جاندار می شود •  
 وکیل راجه ساهو بوسیله ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ که  
 بخدمت صوبه داری کل دکن ضمیمه مدیر بخشش گوی مفوض گشته  
 بود برای حصول فرمان سردیسهمگهی جوتهه شش صوبه بشرط آباد  
 ساختن ملک ویران بنام راجه ساهو بعرض رساند - از آنکه جمله الملک  
 معظم خان خان خانان صوبه برهانپور و نهج صوبه بنوار را که به برار  
 پایان گهات دروغاتر و زبانها موسوم است موافق سررشته قدیم فاروقی  
 و محمد اکبر پادشاه از شش صوبه دکن بر آورده داخل صوبهای  
 توابع شاه جهان آباد که اصل هندوستان زبان زد مردم عام است  
 ساخته می خواست که اختیار امور ملکی و مالی و عزل و نصب  
 حکام بنام مهابت خان پسر کلان خود مقرر نماید بر سر این میدان  
 ذوالفقار خان و معظم خان سوی مزاج بر سر زبانها شهرت یافت

و بخشى الملك نمى خواست که در کل مقدمات ملكى و مالى دکن ديگرى دخيل و صاحب اقتدار گردد . و تارا باثى زوجه رام راجا که زن عموى راجه ساهو ميشد از او پسر خرد سال رام راجا مانده بود و در عهد حضرت خلد مکان بعد لشکر کشى و سرکشى که تاده سال نمود رجوع آورده التماس صلح بقبول و عطای نه روپيه هر صد سرديسمکهي مى نمود . چنانچه بر محل بشرح و بسط بگزارش آمده که حضرت خلد مکان بسبب بعض شرطها قبول نمودند چون درينقولا بوساطت جملة الملك معروض داشت که بعطای فرمان نه روپيه سرديسمکهي که پای چوتنه درمیان نباشد بنام پسر خود که دفع مفسدان ديگر بذبوبست ملك نمايد درخواست نمود از آنکه مصاصم الدوله ذوالفقار خان بهادر طرف راجه ساهو داشت درين ماده گفت و گوى اختلاف اراده هر دو مربي بمیان آمد آخر پادشاه از وسعت خلق که در دل خود مقرر فرموده بودند که التماس هيچ احدى را از ادنى و اعلى رکنمايم چنانچه مدعى و مدعى عليه که بر ضد دعای همدیگر بعرض اتدس ميرسانند بتفارت صبح و شام التماس هر دو در وجه قبول مى افتاد و حکم ناطق عطا ميفرمودند در مقدمه سرديسمکهي نيز موافق درخواست جملة الملك و مير بخشى حکم عطای فرمان نمودند که آخر بسبب برخاش همدیگر مقدمه سرديسمکهي بنام هر دو ملتوي ماند . ديگر از ابتدای عهد تیموريه مقرر بود که يک خطاب بدو کس عطا نمى فرمودند البته تفارت يک در حرف مى نمودند درين عهد صفدر خان باپى متعينه احمد آباد که از عهد خلد مکان بدین

شاه عالم

( ۶۲۸ )

سنه ۱۱۱۹

خطاب موروثی مفتخر بود بدیگری یکی از بندهای قدیم رکاب عطا فرمودند صفدر خان باپی درباب بحالی خطاب و بی تقصیری خود مرضی نمود بر عرضی او دستخط نمودند که بحال بحال بحال گو دیگری هم داشته باشد ازان روز تبع آن که یک خطاب بنام دو سه کس باشد از میان برخاست و بهمین دستور اعتبار منصب و نوبت و نقره و فیل و جیغ و سزیدج نظر بر پایه و مراتب نماید - چون درین ایام اخلاص خان جدید الاسلام که بحلیه قضیات و دیانت آراسته بود و در متصدیگری سختی و دقت حسابی نمودن شهرت تمام داشت بخدومت عرض مکرر معزز گردید و نظر بر همت و عدم غرور پادشاه دریا دل در عظامی منصب و اضافه بدین ملاحظه مراتب که چون آب میل رایگان گشته بود متحمل اجرای عرض مکرر آن نگشته بخدومت جمله الملک اتماس نمود که موافق همت پادشاه اقلیم بخش با دولت سلطنت هفت اقلیم وفا نمودن خیال مجال و دور از عقل است و تمام عالم بیدش طلب پس درین صورت شجر فیاض بخشش پادشاه عالم نواز برای همه منصبداران و خاذه زادان بانام و نشان ثمر بیچاکری بار خواهد آورد و دولت قلمرو هندوستان بعشر عشیر این همت پادشاه وفا نخواهد نمود صلاح دولت و تقاضای مصلحت آنست که درین ماده تدبیر و بندوبستی بکار رود که راه آب سیل و سر بسو شدن مداخل پرومعت هندوستان برای بخشش پادشاه کم و بیش تواند گردید اگرچه این کلمات بقول جمهور صاحب غرض بحسب ظاهر نزد کافه اذام به بخل و حسد و شرارت اخلاص خان اشتهار یافته بود فی الواقع مایع خیر و بانی خلیل رزق ذاق الله گردیدن بدترین

صفت مذموم است اما نزد بعضی نگذرد سنجان منصف پیشه سخن راست تلخی آمیز بود اخلاص خان میخواست که هرگاه یاد داشت منصب نزد وزیر برای دستخط عرض مقرر سازدن بیاید بعد تحقیق و غور اصل و ثعل و پایه و مراتب صاحب منصب دستخط نماید خان خاندان بد فاهمی این وقت و بند ساختن اسناد رزق خلق بر خود نه پسندید و باخلاص خان تکلیف تحقیقات آن نمود اخلاص خان نیز از ملاحظه ملامت و طعنه زبانها تن بقبول آن گرفت و گیر نداده خواست استعفاى خدمت نماید آخر کار قرار بران یافت که برین خدمت فواحداً سر پا ملامت مستعد خان عرف محمد مافی را که از جمله مستعدان راست و درست و نیک رو گفته می شد و از صورت و سیرت او ماده سرانجام اجرای این کار هویدا بود مقرر ساختند و چنان نطق نمودند که هرگاه یاد داشت منصب از دستخط عرض مقرر رسانیده فارغ شده برای عرض مقرر بیاید و بمستعد خان رجوع نماید او بدین تحقیق پردازد که صاحب منصب نو ملازم قابلیت بندگی پادشاه دارد یا نه و بچه سبب و وسیله منصب و اضافه یافته و زیاده از پایه و مراتب و قبل از ایام میعاد مقرری اضافه نیافته باشد همچنان در تحقیق یومیه وجه معاش کوشد و بعد تجسس و تفحص این امر که بحیث دیرمی کشید نشان افظ صحیح مستعد خان بر یاد داشت منصب و اضافه و یومیه وجه معاش میشد. و اکثر پیشتری یاد داشت بتعین سزاوارتن شدید مهر پرور و امه الحبیب هر دو محل پادشاه و دیگر مقربان حضور بدون کارش تحقیق بدستخط مستعد خان بانجام می رسید

امامان تفاوت تمام در اجرای کار خلاف ضابطه میسر میسرید دستخط پادشاه را  
اعتبار نماید نیز بمتصدیان می فرمودند که ما را بجز قبول  
اعتبار نماند مطلب خلق چاره نیست و مقصد دستخط با هم بهم رسیده  
شما در آنچه بهتر میدانید بعمل آرید گویند که اکثر این شعر مبروزا  
صائب و روان داشت \*

هر که اینجا دست رک بر سینۀ سائل زند

حاجب جنت گذارد چوب پیشش روز بار

هر چند در سخاوت و همت و وسعت خلق و عیب پوشی خلق  
و خطا بخشی چنین پادشاه در زمان ماضی از روی تواریخ مخصوص  
در تیموریه کمتر بنظر آمده اما از آنکه بی عیب ذات پاک حق واقع  
شده در کار و بار سلطنت و خیر گرفتن ملک و بندوبست امور لایذنی  
چنان مستغنی و بیخبر واقع شده بود که صاحب طبعان شوخ طبع  
تاریخ جلوس او را ( شه بی خبر ) نامنه اند - و شبها اکثر بیهوشی  
بسر برده تا دو پهر روز در آرام و خواب می گذرانند باین سبب در  
صفر روز کوچ تصدیع زیاد بر خلق الله می گذشت و اکثر مردم  
غویا در شبهاست تاریک بسبب تفرقه لشکر و نگاه مائل خیمه های  
خود نیافته پیش دربار معلی در نقارخانه و کچهریها و بازارها  
شب بسر می بردند \*

و قاضی سرکار ورنکل و دیگر جمعی از اعیان و شرفای سرکار

مذکور از ظلم و تعدی پاپرا نام بفسد روزانه مشعلها روشن کرده

مستغنی شدند چنانچه ذکر طغیان ورزیدن از مجملی باحاطه بیان

می آرد که در عهد خلک مکان که رسمندل خان پسر جانسپار خان صوبه دار



حیدر آباک شده بود پاپرای بد اصل که اصل او از قوم سیندهی  
 فروشان بی اعتبار بود خواهری داشت بیوه صاحب مایه بدیدن او  
 رفته چهار پنج روز در خانه او مانده مالیت نقد و جنس او را بنظر  
 آورده چند پیاده با خود رفیق ساخته خواهر خود را گرفته بانواع  
 سیاست و ظلم تمام اعضای او را سوخته آنچه از نقد و زیور داشت  
 متصرف شده پیاده بسیار نگاه داشته بالای پارچه کوهی رفته ملجا و  
 پناه خود ساخته شروع برهنی و دست اندازی بر مسافروین و رعایای  
 اطراف نموده تا آنکه سرانجام بغی ورزیدن و جمعیت زیاد به وساطت  
 فوجداران و زمینداران نواح اطلاع یافته در فکر دستگیر نمودن او  
 افتادند پاپرا خبر یافته از آنجا فرار نموده خود را نزد ونکت زاوکه  
 زمیندار عمده پرگانه کولاس سرکار ایکنندل بود رسانده بجماعت داری  
 نوکر شده بعد از چند روز بانفاق چاهفونمت نام جماعت دار دیگر آن  
 زمیندار هم مصالحت گشته با خود رفیق ساخته باز شروع بدست  
 اندازی مترددین آن ضلع نمود ونکت رار اطلاع یافته بعد اثبات  
 دزدی هر دو را گرفته مقید ساخته بشکنجه سیاست تمام نگاه داشته  
 بود بعد یک در ماه پسر ونکت رار بیداری شدید بهمرسانید زن  
 ونکت رار بقصد شفای پسر خود باعث خلاصی همه محبوبان  
 گرهید پاپرا نیز از قید خلاص گشته در موضع شاه پور عملگ پرگانه  
 فرگنده سرکار بهونگیر که جای قلب واقع شده آمده با سرور نام  
 که او نیز از مقصد پیشکن مشهور تازه بعرض آمده بود رفیق  
 و انباز و دمساز گشته جمعیت زیاد فراهم آورده بالای پارچه  
 زمین سنگ لاج بنای احاطه خام بدستور گدھی در شاه پور گذاشته

شاه عالم ( ۹۳۲۰ ) : سنه ۱۱۲۹

ملجای خود ساخته علانیه بناخت و تاراج نمودن اطراف  
 پرداخت و فساد او بجائی رسید که هر جا از زن مقبول و مال  
 هنود و معلومین می شنید بتعدی کشیده آورده متصرف می گردید  
 تا آنکه جمعی از بیوپاریان و شرفای هر قوم بحضور رفته استغاثه  
 نمودند و حکم تنبیه آن بدام رستم دل خان آوردند و بعد  
 رسیدن حکم رستم دل خان فوجدار برگنه کلپاک که هفت هشت  
 کوه از شاه پور واقع شده بنام قاسم خان افغان که از شجاعان صاحب  
 تدبیر مشهور بود مقرر کرده جمعیت شایسته با او داده برای  
 دستگیر ساختن پاپرا تاکید نموده بودند که قاسم خان به کلپاک رسید  
 به بندر رست برگنه و تنبیه مفسدان نواح پرداخته جمعیت  
 فراهم آورده همیشه در فکر و تدبیر و استیصال پاپرا بود و پاپرا  
 نیز گاه گاه شوخی زیاد مقابل او می نمود تا آنکه آن ملعون روزی  
 بر یکی از مواضع برگنه کلپاک تاخت آورد قاسم خان خبر یافته خود را  
 برای تنبیه او رساند و میان پاپرا و قاسم خان جنگ واقعی رو داد  
 بعد از جمع کثیر از مردم پاپرا کشته گردیدند فرار نموده خود را  
 بر بالای پارچه کوه قلب رسانید تمام خان تنها دست از تعاقب او بر  
 نداشته قدم بقدم پاپرا از عقب روان گردید درین حالت گویی از  
 دست همراهان پاپرا بر پیشانی او رسید و از درجه شهادت کامیاب  
 گردید و باقی فوج هزیمت یافته دست خوش غارتیان آن کافر  
 مفسد گشت از شنیدن این خبر رستم دل خان باز مکرر فوج  
 بهر داری یکی از شجاعان کار طلب برای تنبیه او مقرر نمود فائده  
 مترتب نگردید آخر خود بقصد تنبیه آن شقی برآمده بشاه پور

رسیده محاصره نمود و پایرا و سروا تا در ماه محصور گردیدند جنگ می نمودند آخر راه دراز اختیار نمودند - رستم دل خان گدھی را مسمار نموده مراجعت نمود پایرا و سروا بعد مراجعت رستم دل خان باز آمده گدھی خام شاه پور را از سنگ و چوذه بخته ساخته توپ و دیگر مصالح جنگ فراهم آورده

• بیت •  
 درختی که اکثر گرفته است پای • به نیروی سردی برآید ز جای  
 اگر همچنان روز کاری هلی • بگردنش از بدخ بر نگدلی  
 بهمان شیوه که داشتند پرده آختند - از آنکه درین مابین رستم دل خان او را گدھی بخته ساختن داده بود و ندانست در الحده شهرت یافت که رستم دل خان برای گرمی بازار خود نزد پادشاه و گرفتن اضاوه مهم مفسدان را دمت آریز ساخته برای تنبیه و استیصال آن کافرتن بواتعی نمیدهد - بهر حال مقدمه فساد او بطول کشید و کار بجائی رسانید که تا پانزده بیست گروه شاه پور هیچ احدی شب خواب بآرام نمی نمود - درین ضمن میان سروا و پردل خان نام جماعه دار او گفتگویی فزاع آمیز بجائی کشید که هر دو میان هم بدعوی فن حیاه گری جنگ یکینگی که در دکن ضابطه است نمودند و پردل خان بعد رساندن زخم کاری بر پای سروا خود هم کشته گردید و بعد چند روز سروا نیز بهمان زخم بجهنم و اصل گردید - و پایرا بعد کشته شدن سروا استقلال زیاد بهمرسانده روز بروز بگردن آردی فوج و ذخیره و تسخیر قلعبات اطراب می کوشید و در فکر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری بمرتبه افناد که رستم دل خان مکرر بر او سواری نموده دوسه ماه بمحاصره شاه پور

شاه عالم

( ۶۳۴ )

هنگام ۱۱۱۹

پروا داشت آخر کاری نمانده و بدار و مدار بازار ساخته مبلغی گرفته مراجعت نمود - بعد ازان آن کافر شدید العداوت بفکر گرفتن قلعه ورتکل که از شاه پور بمسافت شانزده هفته کرده واقع است و تاخت آن قصبه مذکور که تاجار مایه دار بسیار و با اقمشه لکوک و قالینهای بیش بها کار همانجا داشت افتاده شب دهم ماه محرم (۱۱۲۰) که مسلمین و هندو در اشتغال و سرانجام شهر گشت تالیوتها مشغول بودند با دوسه هزار پیاده و چهارصد پانصد سوار خود را بقلعه ورتکل رسانده جمعی را بر سوراخها نشاند چنان بند و بست نمود که اصلا بمردم قصبه خبر نرسید و آخر شب بر قصبه ریخته از یک طرف پیادهها بدو کمند و زینهای رسا بالای قلعه که چندان استحکام برج و باره هم نداشت برآمدند و باقی مردم بتاراج و غارت قصبه پرداختند موای مال وافر که لکهها از نقد و جنس بدست آوردند و قالینهای بیش بهای سنگین را بریده دست بدست بردند ناموس و عیال بسیار مردم عوفا قریب پانزده دوازده هزار مرد و زن و اطفال بدست آن کافر مردود اندک ازان جمله زن قاضی محمد سعید نام را با صبیغه هشت نه ساله گرفته داخل اساری درآورد و دوسه روز بخاطر جمعی مانده تمام خانهای آن قصبه را چنان رفت و روب نمودند که همه مردم را خاک نشین ساختند و زن قاضی را علی الرغمی که با مسلمانان داشت بتصرف خود آورده دختر قاضی را داخل رقاصان برای تعلیم دادن سپرد و قاضی را چند روز نگاهداشته هر چند قاضی برای خلاصی ناموس خود بالاحاج وزاری کوشید فائده نداد قاضی را مرخص ساخت - کار استقلال و سرانجام عواری او بجائی

رسیده بود که هفتصد بندوق خاصه تیار کرده با خود داشت که در هر  
 بندوق دو خزانه تعبیه کرده بودند که بعد از خلاص شدن یک خزانه هرگاه  
 خواهند خزانۀ دویم را آتش دهند و همه خاصه برداران را گرد پالکی  
 و اسپ - حوازی خود نگه می داشت - روزی جمعی از بنجارهای  
 نامی را قبل داده نزد خود در قلعه طلبیده مقید ساخته ده دوازده  
 هزار گاو غله را با مال و جنسی که داشتند تاراج نموده برای  
 ذخیرۀ قلعه متصرف گردید و گاوها را برای قلبه رانی جا بجا  
 فرستاد که برای ارزاعت و سبزی نمایند - بعد از فکر تسخیر قلعه  
 بهرتگیر که از قلعه های مستحکم مشهور و بمسافت شانزده کروزه از  
 از حیدر آباد واقع است و از شاه پور نیز مسافت شانزده کروزه  
 عرفی دارد شب دوازدهم ربیع الاول که اکثر شرفایی مسلمین قبائل  
 خود را برای فاتحۀ طعام حضرت رسالت پناه از دور و نزدیک  
 طلبیده بودند آن بدبخت ملعون صبح ناشده خود را بیای قلعه  
 رسانده کار بجائی رساند که نزدیک بود از گذاشتن زینهای طولانی  
 و مدد کمندهای رساتر از طول امل داخل قلعه شود درین ضمن  
 از افتادن سنگی که بران کمند بسته بودند و بالای چاهیر مردم  
 چوکی قلعه بصدای مهیب افتاد و مردم چوکی را خبردار و  
 سراسیمه ساخت و دوسه صدای بندق از طرف آن ملعون نیز  
 بگوش مردم قصبه رسید و از چهار طرف صدای رسیدن پاپرا بلند  
 گردید عجب آشوب و شور قیامت برخاست اگرچه قلعه بدست  
 آن ملعون نیامد اما قصبه و ده را تا یک بهر روز تاراج و رفت  
 و زوبه نمودند و خود آن سنگ در خانه - واضح نگار رفته فحشه

شاه عالم ( ۶۳۶ ) سنه ۱۱۱۹  
 کارنرمائی می نمود و مردم او بکندن زمین و جصت و جوی زر نقد  
 پرداختند قصارا دو دیگه کلاں با چهار پنجه طبق و سرپوش دران  
 خانه یافتند نزد پاپرا حاضر آوردند آن سنگ ملعون نظر تند بران  
 ظرفها انداخته گفت شخصی که ظروف خوردن او این باشد  
 زرنقد در خانه او مدفون یافتن معلوم بعده که از بالای قلعه سنگ  
 و گوله بسیار باریدن گرفت و از اطراف شرفای بسیار جمع شدند  
 صوفیه در زیاده ماندن ندانسته اول فرمود که خرمفهای شالی را  
 که سر راه او بود آتش دهند تا در پناه درون آن بفرقندازان و مردم  
 بالای قلعه حکم اندازی نتوانند نمود بعده فرار اختیار کرد و در سه  
 هزار زن و مرد از بنه و قصبه باخود گرفته باحیرتی برد - و از زبان  
 زاری نغمه عجب نقلی شنیده شد که آن بد بخت شدید العداوت  
 با لشکر خود مقوم کرده بود که هر که زن مسلمان باحیرتی بیدار  
 پنج روپیه باو انعام نماید و هر که از خاندان مشهور قضات و مشایخ  
 زن گرفته بیدار پنج هون انعام دهد آن روز چنان اتفاق افتاد که  
 وقت تاراج نمودن قصبه دختر هفت هشت ساله یکی از شرفای  
 مشایخ که بخاندان قاضی هم رشته داشته داشت شیخ زین الدین  
 نام بدست یکی از بفرقندازان آن کافر فاجر افتاد دختر را مثل  
 بچه گوسفند بر پشت خود بسته از قصبه برآورد درین ضمن سوار  
 مسلمانانی که رشته خوبی دور و نزدیک بمسلمه شیخ زین الدین  
 داشت و از گودش ایام بد کام نوکر پاپرا گشته بود بوسر وقت دختر  
 رحیمند و گریه کزان و نالان بالای پشت پیاده دریافت فرزند مسلمان  
 دانسته بر حال او رحم کرده بدان پیاده التجا برای خاصی آن

دختر نمود پیاده به تنگی و تلخی پیش آمده گفت که اگر نزدیک من آمدی یا شفیع خلاصی دختر گردیدی تو را به بلذوق خواهم زد سوار به لایمت و مدارا پیش آمده الحاح و فرمی بسیار نموده راضی ساخت و ازان دختر احوال پرسید آن طفل امیر گشته احوال قبیله و خاندان خود بیان نمود که سوار شذاخت که آن معصوم صبیغه شیخ زین الدین اامت ز آب در دیده او گردید هر چند خواست بدادن زر نقد و جنس کم و زیاد آن دختر را از دست تو خلاص مازد دانست که فائده نمی دهد با دختر کسب زنان و ازان پیاده احوال پرسان نزد یکتر رفته یکبار پیاده را غافل ساخته چنان شمشیر بگردن او رساند که بدختر ضرر نارسیده سوار از تن جدا گردید دختر را بر اسب خود نشانده نزد قبیله و خویشان دختر که قریب دو هزار مرد و زن از شنیدن خبر تباهی افتادن دختر فرام آمده قلعه را ماتم سرا ساخته بودند و همه بر سر و سینه درد آلوده دست می زدند آورده از دیر مچولی بر حقیقت اطلاع داده دختر را همانجا گذاشته از راه اضطراب بصد شتاب باز نزد پاپرا خود را رساند - بعده متصل موضع تاریکند که چهار کرده از شاه پور واقع شده پارچه کوهی قلب بظن او آمد بالا و پائین آنجا را قابل بنامی قلعه بظن آورده آنجا نیز قلعه احداث کرده زیر آن پرکوته قرار داده برای پناه گاه و بیگانه خود آن مکان را در تصرف خود داشته ذخیره وافر همه مایحتاج دران قلعه موجود ساخت و اکثر مجبوسان صاحب تقصیر و بی تقصیر را درانجا نگاه می داشت و جمعیت زدان درانجا نیز نگاه داشته بود - چون فساد آن مردود باستداد کشید

آرام خور و خواب بر ساکنان دور و نزدیک آن ضلع حرام گردید و رسم عروسی و شادی از میان برخاست هر جا که عروسی دختر بالغ و نابالغ بگوش او می رسید از میانه راه یا از خانه او کشیده می طلبید بهر حال فریاد آه و واری می مظلومان بآسمان رسید - بعد از آن شاه عنایت نام پدر زوقاوسی مبتلا بدی که از جمله مشایخ مشهور و گوشه نشینان واصل بالله گفته می شد با شرفای دیگر چنانچه معمولی بذکر درآمده بحضور بهادر شاه پادشاه آمده روزانه مشغول روشن کرده مکرر التماس این معنی بمیدان آورد که بر پادشاه واجب است که خود متوجه امتیصال آن کافر بدکردار گردند پادشاه فرمودند ما را مناصب نیست که برای تنبیه مذهبی فروش خون متوجه شویم یکی از نوکران خود را صوبه دار حیدرآباد مقرر می فرمایم و فوج شایسته همراه او داده فکر تنبیه او می نمائیم آن ستم رسیده حماقت زیان نمود تا آنکه میرتزرکان حضور آن سچبوز بالای آسمانی را بخصمت و بی آبرویی از نزد پادشاه بیرون نمودند او بخانه خود رفته از درد بی ناموسی که بی آبرویی تمام نزد همچو شمان خاص و عام علاقه آن گردید چنان مریض غم و غصه گشت که از همه مردم خانه رخصت و بهلی حاصل کرده کتف خانه اختیار نموده در درازگی تردد بر روی مردم بسته چهل روز از خانه بر نیامد تا همانجا وفات یافت - بعد پادشاه یوسف خان روز بهائی را تسلیم صوبه داری حیدرآباد فرموده بعد از عطا ایاضه با او و همراهان او و دیگر عنایات سردیوان در خلوت طلبیده برای تنبیه و امتیصال پاپرا تاکید تمام بمبائنگه تام فرمودند - و یوسف خان بعد رخصت شدن



از پادشاه و داخل شدن در حیدر آباد دلاور خان نام را که از  
 جماعه داران کار طالب و شجاعان مشهور گفته می شد فوج  
 شایسته همراه داده مع هشدار خان و نیاز خان و قاتار خان که  
 همه از افغانان تهور پیشه گفته می شدند با دلاور خان برای تنبیه  
 آن کافر تعیین نمود - بعد رسیدن دلاور خان از آنجا که آن شقی بدکیش  
 قبل از تعیین فوج بقصبه کلپاک که هشت کوره از شاه پور واقع  
 شده و بازمیندار آنجا عداوت جانی داشت رسیده اطراف قصبه  
 کلپاک را محاصره نموده بود و زمیندار محصور گردیده جنگ و جدل  
 چون مردان مرده دل می نمود و مکرر عرضه داشت آن زمیندار در باب  
 طلب فوج و کمک نمودن بیوسف خان می رسید بعد رسیدن فوج  
 افغانان آن تبه کار بشوخی زیاد پیش آمده بعد دست و پا زدن  
 بسیار که جمعی کثیر از همراهان او بجهنم واصل گشتند دست از  
 محاصره برداشته با توپ رام لجهنم نام که از شاه پور آورده بود  
 خود را بشاه پور رساند و دلاور خان تهانه دار کلپاک تهانه قائم کرده  
 انتظار وقت و قابو می کشید و مردم آن ناپاک نیز در ناخست  
 اطراف کلپاک تقصیر نمی نمودند تا آنکه خسر پور آن مردود  
 با جمعی کثیر از مدتی در قلعه بانواع شکنجه عذاب در قید بود  
 و هیچ احدی را از مردم بیرون نزد او راه نبود مگر زن او را مافون  
 ساخته بود که برای او چیزی خوردن بعد هشت پهر می آورد او بزین  
 خود گفت که برای من سه چهار سوهان بهم رسانده همراه طعام برساند  
 زن او حسب گفته او چند سوهان تیز دندان پیدا نموده زیر طعام  
 گذاشته آورده بشوهر هذر پیشه خود داد و از ازان سوهان شروع به

شاه عالم ( ۹۴۰ ) سده ۱۱۱۹

بریدن زنجیرهای پای خود و چند نفر محبوس دیگر که رفیق و محرم خود ساخته بود نموده چشم برزاق الهی داشت تا آنکه روزیکه آن سنگ ناپاک برای شکار ماهی در کوره از شاه پور رفته بود و از اتفاقات دران روز موای چند نفر نگهبانان محبوسان و مردم دروازه آدم زیاد اندرون قلعه نمود محبوسان کار بریدن زنجیرها باتمام رساننده از هر دو پای ذخیره حجرهای همانجا برداشته بهیئت مجموعی غافل بر سر نگهبانهای خود و دروازه بانها ریختند و کار آنها در چشم برهم زدن باتمام رساننده دروازه را بدست آوردند و جمعی کثیر مردم دیگر که محبوس و سوخته بیداد او بودند رفیق آنها گشتند و پیش از آنکه آن شقی بشکار رود زبانی زن خود بزمبندار کلیپاک اشاره گفته فرستاده بود که چشم برزاق و گوش بر صدای توپ بوده خود را به توقف با فوجی که توانند برسانند بعده که خبر فساد قلعه بآن شقی مردود رسید اول خنده کنان زبان شخصی که خبر آورده بود بریدن فرمود بعده که صدق خبر بتواتر کشید حرامیها گشته حوار شده وقتی مقابل دروازه شاه پور رسید که صدای زدن توپ بلند گردیده بود و بعد رسیدن صدای توپ به کلیپاک که هر کارهای جلد رو نیز خبر رسانند دلاور خان با فوج گران خود سوار شده همان لحظه روانه گردید و قبل از رسیدن دلاور خان آن کافر شروع دست و پا زدن لاحاصل نموده فرمود که دروازه را آتش دهند و از آنکه آن مردود وقت بنای قلعه بالای دروازه را برای مزید استحکام از تختهای آهنی و سنگهای صریض چنان تعبیه نموده بود که هرگاه دروازه چوبی سوخته گردد آن پارچه تختگاه آهن و سنگ از بالا فرود آمده بجای چوب قائم گردد آخر آن تعبیه

سنه ۱۱۱۹ ( ۶۴۱ ) شاه عالم  
 و احتیاط برای جان او گردید بعد آتش دادن دروازه چند  
 گلوله پیش را گشته پوست آنها را کشیده خواست که یک پوست  
 خون آلوده را خود پرشیده و چند پوست را بدیگران پخشانیده خود  
 را بران آتش زده اندرون قلعه داخل شود اما نتوانست که چند قدم  
 رفته برگشتند بعد سوختن دروازه تختهای آهن و سنگ از بالا فرود  
 آمده سد راه فیل و فوج گردید درین حالت فوج کلپات قیز رسید و با  
 مردم پاپرا زد و خورد عجیب واقع شد و مردم پاپرا پناه بجایهای  
 قلمب و دیوارهای اطراف برده دست و پای لحاصل میزدند  
 و مردم دلارز خان نثاره تنج نواخته داخل قلعه شدند و خسرو  
 پاپرا را مورد آفرین ساختند - و پاپرا نزدیک بشام که تمام فوج او  
 متفرق شده بود فرار اختیار نموده خود را بقلعه تاریکندار رساند  
 مردم قلعه وقت شب در عالم احتیاط او را اندرون قلعه نگرفتند  
 بعد روشن شدن صبح به بندر بست برج و باره و خبر گرفتن  
 دخیله پرداخت و تمام فوج متفرق شده او خود را بتاریکندار  
 رساندند - مردم یوسف خان سه چهار روز در قلعه شاه پور مانده در  
 گرد آوری مال و بندر بست قلعه پرداختند و انتظار حکم یوسف خان  
 می کشیدند تا آنکه بعد رسیدن خبر بیوسف خان که امیر از فکر  
 نگاهداشتن سپاه و سرانجام مهم آن ملعون غافل نبود میرزا علی را  
 که دیوان صاحب مدار یوسف خان بود و در شجاعت و کار طلبی  
 خود را رستم ثانی می شمرد با پنج شش هزار سوار که موجود  
 نموده بود بلا توقف روانه ساخت و میرزا علی به شاه پور رسید  
 بعد فراغ از مقدمات مالی با فوجی که فراهم آمده بود بتصد

شاه عالم ( ۶۴۲ ) حذ ۱۱۱۹

محاصره تازیکنان روانه گردید و سه چهار ماه آنچه شرط سومی و تلاش بود در دواندن مورچهال و کندن نقب و یورش تقصیر نه نمود اما فائده بر روی کار نیامد بعد از یوسفخان خود با پنج شش هزار سوار دیگر رسیدند بمحاصره قلعه پرداخت با وجود محاصره نمودن ده دوازده هزار سوار و بیست هزار پیاده که قلعه داران و زمینداران نواح نیز رسیده رفیق گشته بودند قلعه داری که از آن کافر جهندی بظهور آمد و از زبان مردم آنه مسموع گردیده اگر بتحریر تفصیل آن پرداز باطناب کلام ملالت انجام میدهد - بعد از که امتداد محاصره بنه ماه کشید و آدم بسیار هر دو طرف از زدن گواه و جنگ ضائع میگرددین کار بجائی رسید که یوسف خان جهندی قول در لشکر خود استاده نموده خفیه بمردم قلعه پیغام ترک رفاقت آن کافر فاجر رساند و موقوفه دوچند از آنچه آن مردود بآنها می رساند نموده در جذب قلوب آنها کوشید تفرقة در فوج او انداخت و جوق جوق مردم هر دم از قلعه برآمده زیر جهندی قوای رسیده بیوسف خان می پیوستند و مبلغها بآنها می رسید - بعد از که ذخیره بازرگت رو با تمام آورد یوسف خان مکرر یورشهای رستمانه نموده بنه و پرکوته و باره و برج اطراف قلعه بتصرف خود در آورد پاپرا ایام برگشتگی طالع خود را مشاهده نموده بفکر فرار افتاده بدین تدبیر از قلعه برآمد که دران قلعه زیر زمین جایی بود که دروازه و زینها برای پادین رفتن داشت مردم چراغ باخود گرفته زیر زمین میرفتند و آن مقصد عیار کفش نجس حقه نکبتی خود بر دروازه گذاشته از راه دیگر چنان بتغییر وضع برآمد که تا در روز هیچ احدی حتی پسران از اطلاع نداشتند و از قلعه

جنگ می نمودند - بعد که پاپرا آنها مر از موضع حسن آباد که آباد کرد او بود و از تاریکفدا مسافت در منزل داشت بر آورد تازی فروشی در آنجا بار در خورد بار گفت تازی خوب برای من بیار هر چند که وضع خود را تغیر داده بود اما تازی فروش بعد ملاحظه صورت او را از اطوار کلام شناخت و او را با امید آوردن تازی خوب نشاند و خود را نزد نایب فوجدار که حکومت آنجا تعلق بهمان خمر پور آن مردود که باعث زوال جان و مال او گردیده بود و همه تشنگ خون او بودند رسانده بر سر کار آگاهی داد و همان لجه دو صد سه صد پیاده بقصد گرفتن او خود را رساندند آن دیو سیرت با وجود دمت و پا زدن که درین ضمن گولی بر پایی او رسید بدم روانداد - بعد که او را گرفته نزد یوسف خان آوردند آنجا هم سر شیخیها رسیده از زبان قشش و لایعنی بر می آورد چند روز برای تحقیق خزانه نگاه داشته آخر پند بند او جدا کرده سر او را بحضور فرستادند و دیگر اعضای او را بدروازها حیدر آباد آویخته بصزای کردار او رساندند • • بیت •

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر

که ای نور چشم من بجز از کشته ندروی

از جمله موافق که در آخر سال جلوس خلد منزل روداده و از نوشته اخبار نویسان کابل و ملتان بعرض رسیده مجلسی بگزارش می آرد که چون در عهد فردوس آشیانی میان شاه ایوان و پادشاهان دهلی بر سر قلعه قندهار نزاع و فوج کھی بود درینوقت گرگین خان نام از طرف سلطان حسین شاه از ان قلمدار ضابطا بمراسمت قلعه مذکور

شاه عالم ( ۹۴۴ ) سنه ۱۱۱۹

قیام داشت میراویس افغان که بحسب شهرت شجاعت و تهن داری  
 مسلحه اورا میرمی خوانند از جمله نوکران معتمد صاحب رای  
 گرگین خان بود و بند و بصت یک دروازه قلعه نیز تعلق بار داشت  
 گاه گاه میان قلعه دار و میراویس نا خوشی ملال افزا بمیان می آمد  
 و باز بحسب ظاهر رفع کدورت می گردید و ذخیره آن در دل  
 افغان بد نهک جا میگرفت و اکثر شورش افغانان و بلوچان و ازبک  
 اطراف قلعه انتشار می یافت تا آنکه روزی میراویس گرگین خان  
 را بخیله و تفویض برای بند و بصت کمر گاه و پائین قلعه بر آورد  
 بهر مکر و تدبیر که دانست روزی باخر رسانیده تکلیف ضیافت نمود  
 شب برای مصلحت خلوت کرده مردم معتمد اورا از اطراف دور  
 ساخته با همراهان مبارز پیشه خود که بکمین گاه نشانده بود غافل  
 بر سر قلعه دار ریخته با ده دروازه نفر هواخواه او و هرکس که بجنگ  
 پیش آمده کشته و چندی را دستگیر ساخته و جمعی را بخوشی  
 و نا خوشی منقاد و مطیع خود نموده چنان بند و بصت بکار برد  
 که اهلا خبر کشته شدن گرگین خان بقلعه نرسید و همان شب  
 مراجعت بقلعه نموده کوس سواری نواخته از راه همان دروازه که پدر  
 تعلق داشت داخل گشته باقی همراهان گرگین خان را مقتول و  
 مغلول ساخته اموال و خزانه اورا منصرف شده مصلحت خطبه بنام  
 قطب الدین بهادر شاه پادشاه برای رفع بدنامی و استحکام بندوبست  
 خوانده کلید طلائی تعزیر قلعه مع عرض داشت مشتمل بر استدعای  
 مذهب پنج هزاری بنام خود و محمودخان نام پسر و برادر و اقوام  
 و سید قلعه داری بحضور روانه ساخت خلد میزل با جود اخص

نه دلی که بهاء ایران داشت و آرزوی دیرینه او این بود که نخبار و  
 ملای که از عهد خلد مکن بحسب ایلچیان ناهموار بمیان آمده  
 بود ابتدا با ارسال نامه و تعف مصحوب نخبار عمده رفت و روپ  
 داده بعد ازان از فرستادن نامه‌های محبت افزا و هدایای بیش بها  
 همراة سفیر سخن فهم جهان دیده رشته اخلاص موروثی را از سوزو  
 استحکام دهد فی الحال تقاضای مصلحت وقت دران دانست که  
 خلعت و فرمان آفرین باد و سند قلعه‌داری مع عطای منصب  
 پنج‌هزاری برای خود او و هم‌رهان او فراخور پایه ارسال داشت و خفیه  
 نژانی تجار بسططان حسین شاه ایران پیغام نمودند که جرأت نمک  
 حرامی که ازان افغان بظهور آمده باعث ملال خاطر محبت اثر  
 ما گردیده و بسیار بد ازو واقع شده بدفع ماده این فساد که استحکام  
 بغیان افغان بدنهاد برای ملک و ملت طرفین خلاف رای صاحب  
 است زودتر باید کوشید و از طرف ما در رسیدن کمک بآن افغان خاطر  
 جمع دارند لیکن ازانکه بتقاضای عهد دور فلکی شاه ایران نیز بمرتبه  
 از بند و بست سلطنت بی خبر و عاری بود که اصلا بفوج کشی  
 و تعین لشکر و مردم کشی راضی نبود سواي محبت علما و فضلا و  
 شکستن و ساختن عمارات با امور ملکی و مالی نمی پرداخت و خلاف  
 طریقه جد و آبی خود بقتل هیچ امیری صاحب تقصیر و بی  
 تقصیر راضی نمی گردید بلکه در سپردن خونی بوارث بعد نبوت  
 شهری و عرفی رضا نداده وجه خون بها از سرکار بوارث مقبول  
 می ماند این معنی منافی بحق سلطنت الکه ایران می گردید لهذا  
 زودا بفکر نژانی تعخیر قلعه قندهار نپرداخت بعد مدت در سال

شاه عالم ( ۶۴۶ ) سنه ۱۱۲۰

بی آنکه خود برآید فوجها تعیین نمود اما کاری نتوانست ساخت  
چنانچه ندامت و خمیازه آن کشید انشاء الله تعالی در ذکر  
سلطنت محمد شاه پادشاه بزرگان خامه جاری خواهد گردید  
حکم فرمودند که حیدرآباد را که بعد از تسخیر عهد ملک مکن  
دارالجهاد می نوشتند فرخنده بنیاد حیدرآباد می نوشته باشند  
ذکر موانع سال هیوم از جلوس ملک منزل مطابق

سنه هزار و بیست هجری

هیجدهم ماه ذی حجه جشن آغاز سال هیوم از جادوس  
مطابق اواخر سنه هزار و صد و بیست هجری موافق سرانجام سفر  
زیبت ترتیب یافت اگر بتحریر انعامات نقد و فیل و جواهر و  
اضافهای نمایان پردازد بطول کلام منجر می گردد و شاهزادهها را  
فرمودند که بر ذالکبها که بصورت تخت روان ترتیب داده بودند  
سوار می شده باشند و پسران محمد اعظم شاه و پیدار بخت و  
کام بخش را بعطای خلعت و حکم نشستن در حضور و سوار شدن  
بر اسب وقت سواری و دیگر عنایات مرافرازی بخشیده مکرر  
از طرف امان جان و عطای آبرو تسلی داده مطمئن ساختند -  
جملة الملک خان خانان و بخشی الملک ذوالفقار خان بهادر را  
مادون فرمودند که نوبت در حضور می نواخته باشند و بر  
نالی سوار شوند ذوالفقار خان بعد تقدیم تسلیات عنایات  
التماس نمود که همه آزرهای ما پروردهای انواع نعمت از راه  
فضل و کرم آن خداوند آبرو بخش برآمد و فرقی که میان ما  
خانهزادان و پادشاه زادهها مانده همین پاس است نواختن نقاره در



و کلب ولی نعمت است و از قبول این عنایت ابا نمود - چون میدان  
جملة الملک و بخشی ممالک غبار سوی مزاج بهم رسیده بود و  
و خان خانان آرزوی نواختن نغمه در حضور داشت ابا نمودن  
ذو الفقار خان را ازین عنایت پادشاه مردم حمل بر حسد همچشمی  
او نمودند - و بعد بزد و بست نواح فرخنده بنیاد حیدرآباد یوسف  
خان را در حیدرآباد نگاه داشته برای احتیصال پایا و دیگر مفسدان  
که در ایام تبدیل سلطنت سرافساک برداشته بودند تا کید بلیغ  
نموده اوائل ربیع الاول (۱۱۲۱) بقصد مراجعت طرف دار الخلافت  
کوچ فرمودند - محمد مراد خان را از اصل و اضافه سه هزار  
سوار نمودند بعطای نغمه و خلعت و صوبه داری دار الظفر پنجاب  
باضافه مشروط هزاری هزار و پانصد سوار مقتدر ساختند .

چون در پسر از قوم دهیران که مردار خوار و بی اعتبار ترین  
قوم صوبجات دکنند از شکم مادر توام پهلوی هر در با هم چسبیده  
برآمده بودند از آنکه که قدرت و حکمت بالغه الهی تقاضای  
آن می نماید که بعضی مرض و علت جسمانی باعث نکال و زوال  
دوات و عیب بی اعتباری و تصدیع بدنی متکبران صاحب جاه  
و جلال می گردد و بسیار عیب و علیل لازم ملزوم خلعت انسانی  
است که همان کلید افتتاح رزق و ماده دفع و بال و نکل بی بضاعتان  
محتاج بنان شب می شود .

• بیت •  
بصا شکست کز کارها درست شود  
کلید رزق گدا پای انگ و دست شل است  
مادر و پدر آنها که ابتدا آن خاقت را نشان غضب الهی در حق

شاه عالم

( ۹۴۸ - )

سنه ۱۱۲۰

خود دانسته بودند آن هر دو برادر را بدوش و کفار خود گرفته سر راه  
مقرر دین و مسافری می نشستند هر کرا نظر بران خلقت می آید  
رحم بر جان آنها نموده رعایت خیرات بحال آنها می نمودند و  
مادر و پدر آنها روپیه دو روپیه فراهم آورده هر روز بخانه می بردند بعد  
که لشکر پادشاه عالم نواز وقت توجه حیدرآباد ازان راه عبور نمود  
آن هر دو برادر را برای گدائی بلشکر آوردند خیمه بخیمه می گردانیدند  
همین که بعرض شاه عالم بهادر شاه رسید بحضور طلبیده یک هزار  
روپیه نقد و یک اسب برای سواری عطا فرمودند - دریاولا که  
لشکر مراجعت نمود باز هر دو برادر که بخدمت میز رسیده بودند و بهای  
خود قطع منازل می نمودند بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت  
گشتند از راه فیض بخشی و ذره نوازی یک دبه بجمع پانصد روپیه  
در وجه مدد معاش : یک فیل برای سواری و دو هزار روپیه نقد  
عطا نموده حکم فرمودند که همراه لشکر در رکاب باشند و خوراکی  
فیل از حوراک می رسیده باشد رزاق حقیقی همان خلقت  
معبود را چنان کلید افتتاح رزق آنها ساخت که باعث مباحثات قوم  
گردیدند - چون محمد مراد خان که صوبه دار بیجاپور شده بود از عدم  
سرانجام باوجود آنکه دو الفکار خان بهادرده هزار روپیه از طرف  
خود برای خرچ مدد نمود طاعت رفتن بر سر تعلق خود نداشت  
و مکرر خبیر فساد و برهم خوردگی آن صوبه بعرض رسید لهذا صوبه  
دار الظفر بیجاپور از تغیر محمد مراد خان بنام حامد خان بهادر  
برادر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مفوض نموده صوبه  
داری خجسته بنیان بنیاد است ذوالفقار خان بهادر بنام محمد مراد